



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

بحث در تعلیم کتاب بود سال قبل راجع به کل تعلیم با عنوان قاعده کلی بحث کردیم که تعلیم علوم واجب و مستحب، مستحب است الا در چند مورد.

بعد از آن به موارد ویژه‌ای که در روایات و اخبار مورد بحث قرار گرفته بود، پرداختیم که تعلیم کتاب اولین مورد بود، سیر بحث تاکنون این‌گونه است که ابتدا اخبار و احادیث تعلیم کتاب را نقل کردیم، در ادله عامه و ادله خاصه طبقه‌بندی کردیم و بعد از بیان مستندات، مطالبی را تحت عناوین ذیل بحث کردیم:

- ۱- تعلیم کتاب واجب است یا مستحب؟ که بحث شد و به نتیجه رسیدیم.
- ۲- آیا تعلیم کتاب فقط قرائت و آموزش ظاهری کتاب را شامل می‌شود یا آموزش مفاهیم و معانی و مضمون قرآن را شامل می‌شود؟
- ۳- تعلیمی که به‌طور مطلق راجح است و ربما یصیر واجبا، آیا عینی است یا کفایی؟ بعد از بحث گفتیم کفایی است جز در مواردی که عینی است.
- ۴- وجوب یا رجحان، نفسی است یا غیری که گفتیم نفسی است.
- ۵- رجحان تعلیم کتاب به عنوان رجحان کلی و مطلق آیا تعبدی است یا توصیلی؟ که مفصل راجع به توصیلی و تعبدی بحث کردیم و گفتیم به خاطر روایات خاصی که داریم از نوع توصیلی قسم دوم است. دو سه جهت بحث در ذیل بحث تعلیم کتاب باقی است که عرض می‌کنم.

جهت سادسه: مخاطب وجوب یا استحباب تعلیم کتاب کیست؟

مخاطب وجوب یا استحباب تعلیم کتاب مکلفین هستند، چون همه خطاب‌ها به افراد مکلف است از این طرف معلمان را شامل می‌شود، آشنایان به قرآن را شامل می‌شود که شرایط تکلیف را داشته باشند، اما متعلق این تعلیم اطلاق دارد.



شرط تکلیف، در اخبار رجحان تعلیم قرآن

ویژگی اخبار و مستندات رجحان تعلیم قرآن این است که رجحان خاص و مؤکد است، اخبار رجحان تعلیم کتاب بالنسبه به معلم شرط تکلیف دارد، شرایط تکلیف باید آنجا باشد برای این که همه تکالیفی که ارائه می شود مقید به شرط تکلیف است و ادله شرایط تکلیف حاکم بر همه ادله هست اما از لحاظ متعلم اطلاق دارد و دلیلی برای تقیید ندارد، به طور اصولی راجح است که گاهی واجب می شود، تعلیم کتاب به چه کسی؟ قیدی ندارد، همه ادله ای که از عموماً و ادله خاصه گفتیم اطلاق دارد، مکلف یا غیر مکلف زن یا مرد بزرگ یا کوچک، فرقی ندارد شامل همه اشخاصی که قدرت دارند می شود، باید پایه اطلاق را بریزیم و یکی دو مورد که راجع به دختران قیدی وارد شده بعد بررسی بکنیم؛

بنابراین ادله ای که رجحان تعلیم کتاب را آورده از حیث معلم مقید به این می شود که شرایط تکلیف را داشته باشد و الا کسی که به خوبی قرآن را بلد است، ولی شرایط تکلیف را ندارد، مخاطب ادله قرار نمی گیرد اما از لحاظ متعلم اطلاق دارد، اگر یاد بدهد ثواب دارد به هرکسی کافر باشد یا مسلمان، مرد باشد یا زن، آموزش قرآن به همه مستحب است که گاهی واجب می شود. اگر در جایی قیدی داشتیم، مقید این اطلاق می شود و الا اطلاق جاری است. این را باید بحث بکنیم چون در جاهایی است که گفته شده است مثلاً به زن ها فلان سوره را یاد ندهید.

ملاحظات

دو ملاحظه اینجا وجود دارد که باید بحث را تکمیل بکند:

ملاحظه اول: در خصوص قید اول

یک ملاحظه در خصوص قید اول است که آیا ممیز را نمی گیرد؟ اطلاقاتی که می گوید کسانی که آشنا هستند یاد بدهند و ثواب ببرند، جاهایی تعلیم واجب می شد، مواردی راجح می شد در جایی که تکلیف الزامی است که باید قرآن را آموزش بدهید که در دو سه مورد الزامی می شود، مثل جایی که اگر یاد ندهد قرآن متروک و محجور می شود. جایی که الزامی است، تکالیف الزامی مقید به تکلیف است، اما در تکالیف استحبابی جای بحث و مناقشه ای هست که ممکن است کسی بگوید تکالیف رجحانی هم مقید به تکلیف است، ولی قولی وجود دارد که تکالیف



رجحانی و مستحبات که ثواب بر آن‌ها مترتب می‌شود، مقید به شرایط تکلیف نیست، همان‌که شخص ممیز است و می‌فهمد، می‌تواند مخاطب آن ادله و مشمول ثواب بشود که این قول بعید نیست.

ادله‌ای که در باب تکلیف آمده است از این قرار است؛ اطلاقات ادله، اوامر و نواهی در ذات خود اطلاق دارد، می‌گوید وقتی امر به این عمل شد یا نهی شد همه انسان‌ها را در برمی‌گیرد، حداقل نسبت به ممیزین اطلاق دارد کسی که عقل نداشته باشد یا شرایط درک مناسبی نداشته باشد عقل می‌گوید که تکلیف متوجه او نیست، اما این‌که در سن نه‌سالگی یا چهارده‌سالگی تکلیف متوجه او هست و قبل از آن متوجه او نیست، این دخالت شرع است نه عقل.

اقسام شرایط مکلف و تکلیف

شرایط مکلف و تکلیف دو قسم است؛ خطابات‌ی که از شارع صادر می‌شود این خطابات در مخاطب و مکلف دو نوع شرط دارد:

۱- بعضی شرایط را عقل می‌فهمد، یعنی اگر شرع هم چیزی نگوید خود عقل می‌فهمد، تکلیف مقید به این است که بفهمد، وقتی نمی‌فهمد یا توانایی ندارد تکلیف از او ساقط است. عقل و قدرت نه به صورت مطلق، بلکه تا یک حدی از شرایط عقلی تکلیف است و لذا دلیل لفظی هم نباشد، خطاب مقید به آن است؛ چون شروط دلیل و مقیدات لبی دارد و از اول اطلاق را مقید کرده است. اطلاقی که می‌گوید نماز بخوان، روزه بگیر، دفن بکن و... خطابات الزامی و رجحانی همه این‌ها به لحاظ مخاطب دو نوع قید پیدا می‌کند؛ یک نوع قیود عقلی است که مقید آن لبی است، عقل می‌فهمد که خطاب مشروط به قدرت و فهم است، وقتی کسی چیزی نمی‌فهمد جنون مطلق دارد یا غیر ممیز است که چیزی نمی‌فهمد، عقل می‌گوید این‌ها از دایره تکلیف خارج هستند، این مقید و قرینه لبی است که خطاب را مقید به این گروه می‌کند و گروه‌هایی که عقل می‌فهمد که توجیه خطاب به آن‌ها قبیح است، قبل از دلیل لفظی از دایره اطلاقات بیرون می‌رود.

۲- بعضی از شرایط برای مکلف و تکلیف و توجیه تکلیف داریم که شرایط شرعی است، یعنی لولا الزام شارع به آن، یعنی اگر شارع مرز تکلیف را نگذاشته بود، می‌گفتیم هر وقت طرف می‌فهمد و می‌تواند، آنچه عقل می‌فهمد این است که بفهمد و بتواند و عسر و حرج هم نباشد، مکلف می‌شود. فهم و توانایی متعارف و عرفی داشته باشد، بیش از این به عقل محدود نمی‌شود و بیش از این مکلف نیست. تحلیلی که عقل در خطابات و



توجیحات شرعی می‌کند، این است که عقلاً و لُباً به فهمیدن و توانایی متعارف مقید است، بیش از این شرایط باشد، دلیل لفظی لازم است، بلوغ به معنای شرعی یکی از این‌ها است که مرز گذاشته است که مثلاً نه سال و پانزده سال است که دلیل لفظی می‌خواهد.

قسم دوم شرایطی است که اگر شرع نگوید اطلاعات دلیل آن شرط را نمی‌پذیرد، یعنی دلیل نسبت به کسی که می‌فهمد و می‌تواند اطلاق دارد، مگر این‌که در قسم دوم شارع بگوید مثلاً پانزده سال یا نه سال یا شرط ویژه‌ای بگذارد.

پس شرایطی که عقل می‌فهمد از اول، دلیل مقید به آن‌ها است؛ چون قرینه لبیه است و قرینه لبیه در حکم قرینه متصله است، ولی شرایطی که عقل مستقلاً آن را نمی‌فهمد و خطاب را به آن تضییق نمی‌کند، دلیل نسبت به آن شرایط اطلاق دارد و پایبندی به آن شرط نیاز به دلیل لفظی دارد که از ناحیه خود شارع باید بیاید.

بر پایه این بحث در تکالیف شرط بلوغ و فهم و عقل و تمیز، شرط عقلی است؛ یعنی معلمی که می‌خواهد مخاطب این خطاب قرار بگیرد که به مردم قرآن (چه ظاهر و چه مفاهیم) را آموزش بدهید این معلمان مقید به شرط عقلی می‌شوند که همان فهم و توانایی متعارف است که همان ممیز می‌شود و شرط شرعی هم می‌خواهد که بلوغ و چیزهایی است که عقل نمی‌فهمد و شرع به صورت خاص بیان می‌کند.

در مورد قسم اول (فهم و توانایی) چون دلیل لبی داریم مقید خاصی نمی‌خواهد، از اول خطاب به آن مقید می‌شود از باب «ضیق فم الرکیه» آدمی که به‌طور متعارف می‌فهمد و می‌تواند، اما بیش از آن باید بگوید که باید به پانزده سالگی برسد. در فاصله‌های قبلی فهم و توانایی عرفی را دارد، منتهی دلیل می‌خواهد که بگوید این‌ها معفو هستند این نوع دوم قیودی است که عقل نمی‌فهمد و اضافه بر آن چیزی که عقل فی حد نفسه می‌فهمد، قیود محض شرعی است «و لولا الدلیل الخاص لأخذنا بالاطلاق» و می‌گوییم این را هم شامل می‌شود.

در باب تکالیف الزامی یعنی وجوب و حرمت گفته شده ادله‌ای که می‌گوید باید شخص بالغ باشد مقید به این قید شرعی کرده یعنی چیزی فراتر از شرط عقلی، یعنی ادله‌ای که گفته است بلوغ لازم است و صرف فهم عقلی و توانایی عرفی کافی نیست، قدر متیقن این ادله تکالیف الزامی وجوب و حرمت است و مثل حدود و دیات است، آن تکالیف مقید به این محدوده می‌شود.



شمول ادله

بحث این است که این ادله شامل اطلاقات رجحانی و استحباب و کراهت می‌شود یا نه؟ دلیلی که خطابات را به عنوان شرط جدید شرعی به بلوغ مقید کرده است، فقط الزامیات را می‌گیرد یا رجحانیات را هم شامل می‌شود؟ شرایط قسم اول که عقل ما می‌فهمد و منتظر خطاب شرعی نیستیم عقل می‌فهمد و شارع هم آن را تأیید کرده است؛ مثل این که بفهمد و توانایی حداقلی داشته باشد، اما شروطی که بالاتر از این حد است دلیل عقلی ندارد بلکه دلیل شرعی می‌خواهد. اطلاقات خطابات تکالیف همه انسان‌هایی که عقل و فهم متعارف دارند و لو پنج ساله باشند را می‌گیرد، اگر بخواهد شرط بیشتری و زائد بر شرط عقلی بیاورد دلیل می‌خواهد اگر این دلیل نباشد، اطلاق این را می‌گیرد و می‌گوید این شرط نیست. در اینجا باید ببینیم شرط زائدی مثل بلوغ که آورده آیا مطلق است یا مقید است؟ حتی رجحانیات را می‌گیرد یا فقط الزامیات را می‌گیرد؟ بعید نیست تقییدی که در دلیل شرعی آمده الزامات را مقید به این شرط بکند، غیر الزامات مقید به این شرط بلوغ نیست و فقط شرط عقلی را دارد که اگر این‌گونه باشد عبادات صبی که می‌گویند مشروعیت دارد مربوط به همین است، اگر گفتیم شرط بلوغ شرط شرعی است که فقط برای الزامات است؛ اما جایی که الزام نباشد غیر بالغ را هم می‌گیرد، چون در این تکلیفی نیست، قید تکلیف گذاشتن و بلوغ برای تسهیل است و در این تکلیفی نیست بلکه راه را برای رشد و ثواب بردن باز می‌کند، البته این حکمت است و دلیل را باید یافت. در اینجا اختلافات جدی وجود دارد که یکی از ثمرات آن مشروعیت عبادات صبی است و به طور کلی ثمره زیادی دارد. اگر ما گفتیم ادله‌ای که شرایط شرعی را مانند بلوغ ذکر کردند، فقط الزامیات را می‌گیرند، آن وقت صبی ممیز مشمول همه تکالیف استحبابی می‌شود، اگر هم مثل بعضی که معتقد هستند و می‌گویند ادله الزامیات و رجحانیات را هم شامل می‌شود، در این صورت صبی ممیز این‌ها را شامل نمی‌شود.

جمع‌بندی بحث

بنابراین تکالیف و ادله‌ای که اینجا آمده است که به طور عام یا خاص می‌گوید قرآن را به دیگران بیاموز - که بحث کردیم - مخاطب این ادله انسان‌ها هستند، معلمان و کسانی که می‌دانند در مواردی واجب و در مواردی راجح است که قرآن را به دیگران بیاموزند؛ از نظر عقلی این خطاب مقید به عقل و توانایی می‌شود، اما تقیید آن به قیود شرعی مثل بلوغ که دلیل لفظی می‌خواهد تابع این است که در بحث مبنایی چه بگوییم، اگر گفتیم این مثل بلوغ



شرعی فقط برای الزامیات است در این صورت خطابات مستحبی غیر ممیزانی که بلوغ شرعی ندارند را هم شامل می‌شود که اگر قصد قربت بکنند ثواب می‌برند، اما اگر گفتیم آن ادله اطلاق دارد، هم الزامیات را مقید به بلوغ شرعی می‌کند و هم رجحانیات را، این خطاب شامل آن‌ها نمی‌شود. به نظر ما ترجیح این است که قید بلوغ شرعی الزامیات را می‌گیرد.

سؤال: ...؟

جواب باید خود ادله را ببینیم، می‌گوییم ادله‌ای که تقیید به بلوغ کرده اطلاق ندارد تا بگوید رجحانیات را می‌گیرد یا نه؟ همین که دلیل مقید محدود به الزامیات بود در غیر الزامیات ما به اطلاقات ادله تمسک می‌کنیم، اطلاقاتی که می‌گوید تکلیف همه را شامل می‌شود. ما خطباتی داریم که می‌گوید انفاق بکن، غریق را نجات بده، این‌ها اطلاق دارد، همه را شامل می‌شود. همین که کسی ممیز شد از نظر عقلی او را شامل می‌شود، وقتی شرع آمد و او را مقید کرده است ما می‌گوییم مقید شرعی فقط در الزامیات گفته است، بلوغ شرط شرعی است اما در غیر الزامیات می‌گوییم دلیل مقید او را نمی‌گیرد، همین که دلیل مقید غیر الزامی را نگرفت به اطلاق اصلی ادله تمسک می‌کنیم، این قانون اصولی قضیه است.

بنابراین باید بگوییم که خطاب تعلیم کتاب در جایی که این تعلیم واجب باشد همه شروط عقلی و شرطی مأخوذ است اما تعلیم کتاب در جایی که مستحب باشد (که اصل هم استحباب است) شامل صبی ممیز و کسانی که فقط شرایط عقلی را دارند می‌شود، شرایط خاصی که برای الزامیات گفته شده اینجا نیست.

ملاحظه دوم: در خصوص متعلم

بالنسبه به متعلم مکلف به خطاب نیست و مخاطب به فعل و مورد تکلیف است. در آنجا تکالیف و ادله‌ای که قیود تکلیف را چه شرعاً و چه عقلاً ذکر کرده است شرایط مخاطب و مکلف را بیان می‌کند، اما عقل درباره مورد تکلیف چیزی نمی‌گوید وقتی بگوید آموزش بده به این معنا نیست که شمایی که مخاطب این امر هستید، باید شرایط تکلیف را داشته باشید اما آن بچه که مورد آموزش قرار بگیرد شرطی ندارد، شرع در اینجا قیدی ندارد مگر جایی که چیزی را ذکر بکند، شرعاً در اینجا ادله تکلیف شامل مکلف و مخاطب تکلیف می‌شود نه مورد تکلیف و متعلقات تکلیف یک شخص. وقتی می‌گوید آموزش بده، سلام بکن، افعالی را به ما امر می‌کند که ذو اضافه است و در طرفش قیود شرعی ندارد که باید عاقل یا بالغ باشد، یک شرایطی در مورد تکلیف است که عقل آن را می‌فهمد شرعاً ما



چیزی نداریم مگر این که دلیل خاصی باشد و الا علی القاعده اطلاق می‌گوید سلام بکن و احترام بگذار، همه افعالی که انسان‌های دیگر طرف آن هستند در این موارد قیدی نیست و دلیل اطلاق دارد مگر جایی که یک قیود عقلی داریم که بعضی از افعالی که به آن مأمور شدیم آن طرف اگر عقل نداشته باشد آن فعل بی‌حاصل می‌شود و عقل می‌فهمد که خطاب شامل اینجا نیست وقتی می‌گوید قرآن یا حدیث را آموزش بده، طرف باید بفهمد و اثری داشته باشد اگر مطلقاً نمی‌فهمد و اثر نمی‌گذارد و از لحاظ عرفی می‌گویند مطلقاً اثر نمی‌گذارد، عقل می‌گوید خطاب شامل اینجا نیست.

پس در اینجا قیودی در مورد فعل و متعلق و طرف افعال مکلفین است که باید این فعل از نظر عرف بی‌اثر نباشد و زمینه‌ای داشته باشد و اما بیش از این از نظر شرعی ادله شامل مورد فعل نمی‌شود فقط شامل مخاطب تکالیف می‌شود و لذا در ناحیه متعلم به عنوان طرف اضافه تعلیم و تکلیف تعلیم قیدی جز این که اثری داشته باشد و بتواند بفهمد نیست و اطلاقات همه را شامل می‌شود می‌گوید آموزش بده، به چه کسی؟ این کس مقید به این است که بفهمد و عرفاً اثری داشته باشد غیر از آن اطلاقی ندارد سواء کان مؤمناً أو کافراً یا کبیراً أو صغیراً و ... فقط باید ممیزی باشد در حدی که این را بفهمد و ممیز به معنای دقیق و خاص هم شرط نیست چون قبل از تمیز هم آموزش اثر دارد و تمیزهایی که در شش هفت سالگی می‌گویند نوعی آموزش هست که اثر دارد و آن دوره را هم می‌گیرد.

اینجا دلیل لفظی نداریم جز قرینه لبیه و عقلیه که فقط به اندازه‌ای می‌گوید که اثری داشته باشد و گاهی از تمیز هم آن طرف‌تر می‌رود چون گاهی آموزش‌هایی داده می‌شود که به حالت طوطی‌وار یاد می‌گیرد بدون این که فهمی داشته باشد ولی بالاخره اثر دارد، این اطلاقات آن را هم شامل می‌شود فقط قرینه لبیه‌ای که وجود دارد در جایی که نمی‌تواند یاد بگیرد یا بچه خیلی کوچکی است یا عقب‌مانده ذهنی است آن‌ها را نمی‌گیرد چون عرفاً اثری ندارد. از این حد بیرون برود مشمول اطلاقات دلیل و خطاب می‌شود که قرآن را باید آموخت بخصوص با توجه به روایات و تأکیداتی که در تعلیم کتاب بود.

علاوه بر دلایل مذکور که می‌گفت آموزش همه نیکی‌ها و همه علوم خوب راجح است در قرآن روایت خاص داشتیم و کثرت آن هم طوری است که وقتی مقایسه با سایر امور بکنیم می‌توانیم از آن همان چیزی را استفاده بکنیم که در تاریخ اسلام بود که آموزش قرآن یک جنبه محوری در نظام آموزشی اسلام داشته است و این الهام گرفته از فضا و فرهنگی بوده است که روایات آن را القاء می‌کرده است و اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم اولویتی که به آن تأکید شده است آموزش قرآن است.



جمع‌بندی جهت سادسه

فتحصل مما ذکرنا در جهت سادسه:

۱- رجحان تعلیم کتاب در جایی که الزامی باشد، معلمانی فقط می‌توانند که شرایط عقلی و شرعی تکلیف داشته باشند

۲- دوم استحباب تعلیم کتاب در جایی که مستحب است هر فرد آگاه به قرآنی که شرایط عقلی تکلیف را داشته باشد را می‌گیرد، شرایط شرعی در الزامیات است نه در رجحانیات.

۳- سوم بالنسبه به متعلم این است که تعلیم کتاب به همه متعلمانی که شرایط اولیه فهم را داشته باشند می‌گیرد و اما آن شرایط بالاتر دیگر نیست و ادله از حیث احوال متعلم اطلاق دارد چه از حیث مسلم و کافر بودن و از حیث زن و مرد و ... در اینجا تمیز به معنای سخت‌گیرانه فقهی نیست این همان‌جایی است که اثر بگذارد و فرابگیرد ولو طوطی‌وار که اطلاق این را هم شامل می‌شود. اگر بخواهیم فراتر برویم دیگر تعلیم نیست و این ادله شامل آن نمی‌شود، وقتی طوطی‌وار هم یاد نمی‌گیرد تعلیم نیست فلذا ادله تعلیم شامل آن نمی‌شود و این را باید بحث بکنیم که تعلیم نیست ولی تربیت است و اثر تربیتی باقی می‌گذارد. پس ادله تعلیم در چهارچوب قیودی که در باب معلم و متعلم است قرار می‌گیرد و مازاد بر این باید سراغ بحث‌های بعدی برویم.

سؤال: در جایی که ایجاد علاقه بکند...؟

جواب: آن را هم می‌گیرد منتهی انشاء الله خواهیم گفت که اسلام به استناد قاعده کلی می‌گوید بهترین روش را انتخاب بکن و یکی از بحث‌ها این است که ایجاد علاقه بکن ولی اطلاق دلیل آن را شامل می‌شود، ولی چه روشی به کار ببرد و بحث روش را در آینده بیان می‌کنیم.

جهت سابعه: ادله شامل سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزش قرآن هم می‌شود؟

یک سؤال دیگر که در جهت سابعه اشاره‌ای به آن بکنیم این است که آیا این ادله شامل سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزش قرآن هم می‌شود؟



در جاهایی که در خطابات ما کلمه تعلیم یا معلم آمده است قدیم این طور بوده است که معلم هم سیاست‌گذار و هم برنامه‌ریز و هم مدیر و هم معلم بوده است. این مراتبی که امروز در نظام آموزشی از هم جدا شده است، سابق جدا نبوده است یا جدایی به شکل امروزی نبوده است، امروز سیستم سیاست‌گذاری کلان یا برنامه‌ریزی دارد یا یک بخش مدیریتی و منبع و تدوین دارد و یکی در سطح پائین هست که در مواجهه با شاگردان تعلیم می‌دهد، نقشی که یک‌زمانی جمع بوده است الآن خیلی پراکنده شده است مثلاً در باب قضا این‌گونه بوده است در آن زمان خود قاضی، بازپرس و دادیار و دادستان بوده است ولی الآن این نقش‌ها از هم جدا شده است و طبعاً این‌ها سؤال رویاروی فقه قرار می‌دهد که در کتاب قضا گفتیم که شرایط قاضی آیا شامل دادستان و دادیار می‌شود یا نه؟ حکم آن‌ها چیست؟

با توجه به تحولاتی که در زندگی ایجاد می‌شود و تخصصی شدن و تفکیک نقش‌های متمرکز، سؤالات فقهی و اخلاقی ایجاد می‌شود؛ نمونه قانون کلی که نقش‌های متمرکز و مجتمعی که در تحول زمان از هم جدا می‌شود و با ملاحظه این واقعیت مطالب و سؤالاتی جدید مطرح می‌شود که به عنوان نمونه سابق این طور بود که طلبه‌ای که می‌خواسته درس بخواند استادی پیدا می‌کرده و استاد هم مرشد و هم معلم او بوده و به او برنامه می‌داده و کتابی برای او انتخاب می‌کرده است و به شکل متمرکز صورت می‌گرفته است و الآن خیلی جدا و تفکیک شده است. سؤال این است که معنا و مفهوم معلم چیست؟

سؤال: همه این موارد را شامل می‌شود چون آن موقع این‌ها را شامل می‌شده است؟

جواب: معلم کسی است که در یک جایگاه مشافهی قرار گرفته است،

سؤال: آن‌ها تأثیر دارند؟

جواب: بله ولی آیا عنوان معلم صادق است؟

سؤال:

جواب: مقدمه واجب فعل یک شخص است این که شما کمک بکنید دیگری کاری انجام بدهد اعانه بر نیکی‌ها است، اعانه علی البر است. یک بحث مقدمه است جایی که من مکلف به حج شدم و مقدمات آن را باید انجام بدهم و برای رفتن به بام نردبان بگذاریم اما یک بحث اعانه بر بر است که فعل دو نفر است کار، کار شما است ولی من هم کمک می‌کنم که بتوانید این کار را انجام بدهید، این اعانه علی البر است، منتهی اعانه علی البر هم اینجا مصداق پیدا می‌کند.



مباحث موجود

در اینجا سه بحث است:

- ۱- بحث مفهوم شناسی؛
- ۲- بحث دستیابی به ملاک و تنقیح مناط؛
- ۳- بحث عناوین دیگری مثل اعانه علی البر.

- یک وقت می‌گوییم مفهوم معلم در این زمان توسعه پیدا کرده و شامل مدیر و برنامه ریز هم می‌شود یا مفهوم قاضی توسعه پیدا کرده است و دادستان را هم شامل می‌شود، این یک بحث مفهوم شناسی است که می‌گوییم مفهوم آن معنایی دارد که این‌ها را هم شامل می‌شود.
- دوم این که بگوییم معلم ولو این که مفهوماً این را نمی‌گیرد اما ملاکی داشته که برای ما قطعی است و تنقیح مناط قطعی باید بکنیم که آن ملاک شامل دادستان هم می‌شود و ملاک معلم این را هم شامل می‌شود منتهی باید تنقیح مناط قطعی باشد که قیاس و استحسان نباشد.
- سوم اگر هیچ‌کدام از این‌ها هم نباشد از باب مقدمه نه به معنای مقدمه اصولی از باب اعانه علی البر و التقوی وقتی این کار معلم نیک شد، مقدماتی که آماده بشود که این کار نیک انجام بشود جزء مستحبات و نیکی‌ها می‌شود. این سه‌راه وجود دارد که بگوییم کار آن‌ها هم شامل استحباب و رجحان و وجوب می‌شود.

والسلام و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار